

دو فصلنامه تخصصی قرآن پژوهی خاورشناسان، شماره ۶، سال چهارم، بهار و تابستان ۱۳۸۸ ش، صص ۱۰۵-۱۳۵.

مبانی نظری مستشرقان در مورد تناقضات قرآن

دکتر محمد علی رضایی اصفهانی

عضو هیئت علمی جامعه المصطفی ص العالمیة

محمد الله حلیم اف

کارشناسی ارشد تفسیر و علوم قرآن

چکیده

مستشرقان در طول تاریخ کوشیده‌اند منبع قرآن را غیر وحیانی و ساخته بشر معرفی نمایند. بنابراین مبانی‌ای اتخاذ کرده‌اند که آنان را به آن هدف برساند. این مقاله به نقد و بررسی بعضی از مبانی نظری مستشرقان در مورد تناقض‌های قرآن می‌پردازد، مانند: بشری بودن قرآن، اخذ قرآن از مصادر یهودی و مسیحی، تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ عرب جاهلی، تجربه دینی و تاریخ‌مندی قرآن.

واژه‌های اصلی: تناقض، قرآن، مبانی مستشرقان.

مستشرقان مطالعات مختلفی درباره معارف، تاریخ و علوم قرآن انجام داده و آرای ویژه‌ای ارائه نموده‌اند که مبتنی بر مبانی ویژه است. در این مقاله بعضی از مبانی آنان را جمع‌آوری و بررسی می‌کنیم.

مفهوم‌شناسی

الف: استشراق

امروزه در دنیای غرب از خاورشناسی یا شرق‌شناسی با نام «استشراق» (Orientalism) یاد می‌شود. این واژه ابتدا به دانشجوی اهل مشرق اطلاق می‌گردید و در سال ۱۸۱۲ م در فرهنگ «آکسفورد» به معنای شرق‌شناسی به کار رفت (مونتگمری، وات، برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان، ۱۸۱).

استشراق یک اصطلاح یا مفهوم عام است که به گرایش فکری اطلاق می‌گردد، یعنی گروهی که در ارتباط با زندگی فرهنگی شرق، به طور عمومی، و فرهنگ اسلام و عرب، به طور ویژه، تحقیق می‌نمایند (عدنان محمد، وزان، الاستشراق والمستشرقون، ۱۵). بهترین و جامع‌ترین تعریفی که می‌توان در این زمینه بیان نمود، چنین است:

«مستشرقان به کسانی گفته می‌شود که در صدد شناخت لغات، فرهنگ، اعتقادات، آداب و رسوم، و عادات مشرق زمین هستند، خواه ملیت آنها غربی و یا غیر غربی باشد و خواه این که افرادی که در مشرق زمین زندگی می‌کنند، عرب باشند و یا غیر عرب، و خواه این که مربوط به خاور دور باشد و یا خاور نزدیک. و این اوصاف هیچ دخلی در ماهیت استشراق ندارد. البته مسلم است که این کار با اهداف و اغراض خاصی صورت می‌پذیرد» (زمانی، محمد حسن، اسلام‌شناسی و شرق‌شناسی غربیان، ۴۹).

ب: تناقض

تمام اهل لغت واژه «تَفَضُّ» را از بین رفتن، از هم پاشیدن و فاسد شدن معنا کرده‌اند (راغب، مفردات، ۵۲۷؛ طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ۳ و ۴، ۳۶۳).

هرگاه نسبت دو قضیه به گونه‌ای باشد که همواره از صدق یکی، کذب دیگری و از کذب یکی، صدق دیگری لازم آید، می‌گوییم بین آن دو رابطه «تناقض» وجود دارد، مانند: هر انسانی حیوان است و بعضی انسان‌ها حیوان نیستند (غروی، محسن، آموزش منطق، ۱۰۵). اگر ما صادق بودن قضیه اول را (هر انسانی حیوان است) اثبات کنیم، کذب بودن قضیه دوم (بعضی انسان‌ها حیوان نیستند) مشخص می‌شود. چون اگر هر انسانی حیوان باشد، نمی‌شود بعضی انسان‌ها حیوان نباشند و حتماً بعضی انسان‌ها هم حیوان هستند. اگر این دو کلام از یک انسان در یک زمان و در یک حال صادر شود، گفته می‌شود در کلامش تضاد و تناقض وجود دارد و این‌گونه سخن گفتن از لحاظ منطق و عرف صحیح نیست و می‌توان گفت که این حرف غیرمنطقی و عرفی است.

هرگاه میان دو قضیه تناقض باشد، لازم است در هشت چیز اتحاد و در سه چیز اختلاف داشته باشند و گرنه متناقض نخواهد بود. امور هشتگانه عبارت است از: موضوع، محمول، زمان، مکان، قوه و فعل، کل و جزء، شرط، اضافه، و امور سه‌گانه میان دو قضیه عبارت است از: کیف، کم و جهت (مظفر، محمد رضا، المنطق، ۱۹۵ - ۱۹۷).

ج: تضاد و تعارض

واژه «تضاد» از «ضد» گرفته شده است و در لغت به معنای مخالفت کردن با هم آمده است (معلوف، لیس، المنجد فی اللغة الاعلام، ۴۴۷). تضاد الامران، یعنی یکی از این دو امر با دیگری ضد است (ابراهیم، انیس و ...، معجم الوسیط، ۱، ۵۳۶).

تعارض در لغت به معنای مخالفت کردن با یکدیگر آمده است (همان، ۲، ۵۹۴). تضاد در اصطلاح به این معنا است که اگر دو قضیه کلی دارای «موضوع» و «محمول» یکسانی باشند ولی در «کیف» مختلف باشند، میان آن دو قضیه نسبت «تضاد» هست و به آن دو «متضاد» گفته می‌شود؛ مانند: «هر مجاهدی، رستگار است»؛ «هیچ مجاهدی رستگار نیست».

اگر یکی از قضیه‌های متضاد صادق باشد، دیگری کاذب خواهد بود و عکس آن درست نیست، مانند: «هر شیعه‌ای مسلمان است» و «هیچ شیعه‌ای مسلمان نیست» (روحی، ابوالفضل، منطق مقدماتی، ۱۰۳).

پس وقتی دو قضیه متضاد باشند، صدق یکی از آنها مستلزم کذب دیگری است، اما کذب یکی از آنها مستلزم کذب دیگری نیست. دو قضیه متضاد هر دو کلیه‌اند، زیرا بین دو جزئیة تضادی نیست.

«تعارض در اصطلاح به معنای اختلاف دو حکم یا دو قضیه با هم در صدق و کذب است. اختلاف دو استدلال که هر یک به نتیجه‌ای نفیض نتیجه استدلال دیگری منجر گردد، مانند عقل و وهم، به حسب عقل حکم می‌کند به چیزی و به حسب وهم حکم کند به چیز دیگر...» (همان، ۶۱).

بنابراین واژه تناقض، تضاد و تعارض در لغت از لحاظ معنا تفاوتی با هم ندارند، اما در اصطلاح سه فرق زیر میان تناقض و تضاد وجود دارد:

اول: در تناقض دو قضیه از لحاظ کیف (موجب یا سالبه) و کم (کلیه، جزئیه) باید با هم اختلاف داشته باشند، اما در تضاد تنها در کیف اختلاف دارند.

دوم: در تناقض اگر یکی از دو قضیه صادق باشد، دیگری حتماً کاذب است و برعکس، اما در تضاد امکان ندارد هر دو قضیه صادق باشند، ولی امکان دارد هر دو کاذب باشند.

سوم: تناقض بین دو امر وجودی و عدمی است، اما تضاد و تعارض بین دو امر وجودی است.

پیشینه

ادعای مستشرقان بر وجود تناقض در قرآن ادامه تلاش مخالفان اسلام در گذشته می‌باشد. به چند نمونه توجه کنید.

۱. مردی خدمت امیرمؤمنان علی علیه السلام رسید و عرض کرد: من در کتاب خدا به شک افتاده‌ام. وقتی حضرت از علت آن پرسید، گفت: چون برخی آیات یک‌دیگر را تکذیب می‌کنند.

حضرت فرمود: آیات تصدیق کننده هم هستند؛ نه تکذیب کننده! مشکل تو این است که عقل [و دانش] مفید نداری. موارد شک خودت را بگو. وی تک تک اعتراض‌های خود را برشمرد و حضرت پاسخ‌های لازم را داد (شیخ صدوق، کتاب التوحید، باب الردّ علی الثنویة والزنادقه، ۲۵۵).

۲. مردی خدمت امیرمؤمنان علی علیه السلام آمد و گفت: اگر این اختلاف و تناقضاتی که در قرآن دیدم، نبود، به دین اسلام می‌گرویدم. حضرت فرمود: آن موارد را برشمار.

وی همه را شمرد و حضرت هم به آن‌ها پاسخ داد. وقتی شبهاتش حل شد، اسلام را پذیرفت.

این حدیث از جامع‌ترین احادیثی است که ده‌ها شبه و حل تفصیلی‌اش را در خود جای داده و طبرسی آن را در بیست و هفت صفحه از کتاب احتجاج گزارش کرده است (طبرسی، الاحتجاج، ۱، ۳۵۸-۳۸۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ۹۰، ۹۸-۱۲۷).

۳. مردی به ابن عباس گفت: در قرآن مواردی دیدم که با یک دیگر اختلاف دارند. پرسید آیا در قرآن شک داری؟ گفت: نه، اختلاف بین آیات است. سپس موارد اختلاف را شمرد و ابن عباس پاسخ داد، مثل پرسش از این که مدت روز قیامت هزار سال است یا پنجاه هزار سال (سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، ۲، ۷۰).

۴. ابن اسحاق کندی، فیلسوف عراق در نیمه قرن سوم هجری، مشغول جمع‌آوری آیاتی شد که به نظرش با یک دیگر متناقض می‌نمود. وی آن‌ها را به صورت رساله تدوین کرد. وقتی خبر به امام حسن عسکری علیه السلام رسید، حضرت به یکی از شاگردان کندی فرمود: آیا شما توان و شجاعت کافی ندارید که استادان را از ادامه این حرکت اشتباه باز دارید؟ وی گفت: من شاگردم، چگونه می‌توانم به استادم پاسخی بدهم؟!

حضرت فرمود: هنگامی که با او نشست دوستانه‌ای داشتی، از وی بپرس آیا امکان دارد روزی آورنده این قرآن بیاید و ادعا کند که من از عبارات‌های آیات قرآن هدفی غیر از برداشت‌های تو داشتم؟ اگر پذیرفت، بگو پس با وجود این احتمال چگونه ادعای تناقض می‌کنی؟

شاگرد خدمت استاد رسید و همین مطلب را مطرح کرد. کندی که این استدلال را عقلی، منطقی و متناسب با لغت‌شناسی می‌دید، شگفت زده شد و پرسید: تو در این سطح نیستی که این گونه استدلال کنی، تو را سوگند می‌دهم که گوینده این سخن را به من معرفی کن. وقتی او نام امام عسکری علیه السلام را برد، کندی گفت: این گونه سخنان فقط از این خاندان بر می‌آید. سپس آتشی افروخت و همه نوشته‌هایش را سوزاند (مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ۳۱۱).

این گونه شبهات سبب شد دانشمندان در طول تاریخ به تدوین و تألیف آثاری خوب و ماندگار بپردازند، مانند:

- ۱- **ابی علی محمد بن مستنیر بصری** (متوفی: ۲۰۶ هـ . ق): وی ادیب و از اصحاب امام صادق علیه السلام بود و کتابی درباره همین موضوع به ترتیب سوره‌ها به نام «الرد علی الملحدین فی تشابه القرآن» تألیف کرد.
- ۲- **ابن قتیبه دینوری** (متوفی: ۲۷۶): تأویل مشکل القرآن.

- ۳- سید شریف رضی (متوفی: ۴۰۶): حقایق التأویل فی مشابه التنزیل.
 - ۴- قاضی عبد الجبار معتزلی (ت: ۴۱۵): کتاب تنزیه القرآن عن المطاعن.
 - ۵- محمد الفاتح مرزوق: دفاع الاسلام ضد مطاعن التبشیر.
 - ۶- قطب راوندی (ت: ۵۷۳): فصلی از کتاب الخرایج و الجرائح.
 - ۷- ابن شهر آشوب مازندرانی (ت: ۶۶۶): رساله‌ای در پاسخ به ۱۲۰۰ شبهه پیرامون قرآن.
 - ۸- جلال الدین سیوطی: کتاب الاتقان فی علوم القرآن (باب ۴۸).
 - ۹- محمد باقر مجلسی: بحار الأنوار (ج ۸۹، ص ۱۴۱ و ج ۹۰، ص ۹۸ تا ۱۴۲).
 - ۱۰- شیخ جلیل یاسینف: اضواء علی متشابهات القرآن.
 - ۱۱- احمد عمران: القرآن والمسیحیة فی المیزان. وی این اثر را در پاسخ به اشکالات اسلام‌شناس و قرآن‌شناس مسیحی لبنانی یوسف حداد مؤلف کتاب «القرآن والمسیحیة» نوشت.
 - ۱۲- آیت الله محمد هادی معرفت: شبهات و ردود حول القرآن الکریم.
 - ۱۳- سید ابوالقاسم خویی: البیان فی تفسیر القرآن.
- کتاب‌هایی که در زمینه اشکالات تناقضات قرآن از سوی مستشرقان نگاشته شده، عبارت است از:
- ۱- گلدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی والعقیده والشریعة فی الاسلام.
 - ۲- یوسف درّه حدّاد (۱۹۱۳-۱۹۷۹): دروس القرآنیة (جلد ۲)، القرآن و الكتاب، اطوار الدعوت القرآنیة (حدود سه صفحه).
 - ۳- جرجس سال: مقالة فی الاسلام (جزء سوم با عنوان «اسرار عن القرآن» به اشکالات تناقضات قرآن پرداخته است).

- ۴- ونسینک [A.J. Wenesick]: «دائرةالمعارف الاسلامی» ضمن واژه «خطبة» و «رسول»؛ بول [Fr. Buhl]: در مقاله «صالح»؛ ماکدونالد [D.B Macdonald] در مدخل «جن» نیز بعضی از اشکالات تناقضات قرآن را مطرح کرده‌اند.
- ۵- لوسیان کلیموفتش: المسلمون تحت الحكم الشیوعی.
- 6- http://www.geocities.com/christianityandislam/Tanaqoodat_alquraan.htm.
- 7- <http://www.alkalema.net/motanaked/index.htm>.

مبانی مستشرقان در مورد تناقضات قرآن

مستشرقان و دانشمندان غربی صاحب نظر در مسائل قرآنی و به پیروی از آن‌ها برخی روشن فکران مسلمان متأثر از استشراق که به بررسی قرآن پرداخته و آثاری در این زمینه‌ها نوشته‌اند و بعضی از شرق شناسان غربی مانند دکتر موریس بوکای فرانسوی، (مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، ۱۷۵) جان دیوان پورت انگلیسی، (همان) و شهید دکتر ادوارد ایتلی ایتالیایی، منشأ قرآن کریم را وحی آشکار الهی دانسته‌اند و معتقدند قرآن توسط جبرئیل امین بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل شد.

این گروه بعد از بررسی‌های علمی فراوان وقتی به این حقیقت که مصدر قرآن وحیانی است، دست یافته‌اند، از دین سابق خود - مسیحیت، یهودیت و ... - دست کشیده و دین اسلام را پذیرفته و مقالات علمی ارزنده‌ای در این زمینه تألیف کرده‌اند. اسامی حدود دویست نفر از آن‌ها در کتاب مستقلی جمع‌آوری و منتشر شده است (عبداللهی خوروش، حسین، اعترافات خاورشناسان).

گروهی از دانشمندان قرآن‌پژوه غیر مسلمان مانند: پروفیسور هانری کربن فرانسوی، (شایگان، داریوش، هانری کربن، ۱۰۶) ایزوتسوی ژاپنی، (ایزوتسو، خدا

و انسان در قرآن) توماس کارلایل اسکاتلندی (توماس کارلایل، الأبطال، ۸۳) و جرجی زیدان مسیحی (شایگان، داریوش، همان، ۱۰۶) به این نتیجه رسیده‌اند که معارف قرآن آن قدر عالی و منطبق با آموزه‌های الهی است که قطعاً یک نوع پیوند با خدا دارد و به گونه‌ای مورد عنایت خدا بوده است و به همین خاطر سبب نجات مردم جزیره‌العرب و سعادت میلیاردها انسان مسلمان در طول تاریخ شده است.

آن‌ها نزول وحی خداوند بر حضرت محمد ﷺ و منشأ مستقیم و حیانی آیات قرآن را نپذیرفته‌اند، از این‌رو قرآن را کتاب آسمانی و حیانی و اسلام را آخرین دین الهی ندانسته و به آن نگرویده‌اند و بر دین خود باقی مانده‌اند، اما در جای جای نوشته‌های خود به تجلیل از کمالات و آموزه‌های سعادت بخش و عقاید واقع‌بینانه و توصیه‌های حکیمانه اخلاقی قرآن و کمالات و فضائل اخلاقی حضرت محمد ﷺ و یاران آن حضرت و خدمات اسلام و مسلمانان به بشریت در طول تاریخ و نقش الهام بخش تمدن مسلمانان به غربیان و سهم مسلمانان در پایه‌گذاری تمدن جدید غرب پرداخته‌اند (زمانی، محمد حسن، مستشرقان و قرآن، ۱۲۷).

۱- پیامبر؛ مؤلف قرآن

به نظر عده‌ای از مستشرقان حضرت محمد ﷺ خود مؤلف قرآن است، اما دیگران در یاری او کوتاهی نکرده‌اند «جرج سیل» (G. Sale). مترجم معانی قرآن به زبان انگلیسی در مقدمه این ترجمه چنین می‌نویسد:

«اما این موضوع که محمد در حقیقت مؤلف قرآن و مخترع اصلی آن بوده است، از موضوعات مسلم تردیدناپذیر است. گرچه بیشتر به نظر می‌رسد که همکاری دیگران با وی نیز کم نبوده است. این موضوع آن قدر روشن بوده که هم وطنانش هم بر این کار وی اعتراض نکردند (الاستشراق، والخلفیة، ۱۱۰، به نقل از: بروکلیمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه).

یکی دیگر از مستشرقان که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را آشکارا مؤلف قرآن معرفی می‌کند «هرشفلد» پژوهشگر یهودی و خاورشناس انگلیسی می‌باشد. «هرشفلد» (Hartwig Hirstfeld: 1845 – 1934) می‌نویسد:

«یکی از تفاوت‌هایی که بین وحی مکی و مدنی وجود دارد، به تحولی مربوط می‌شود که در خود مؤلف قرآن پدید آمد» (هرشفلد، پژوهش‌های نوین در باب تألیف و تفسیر قرآن، ۱۰۲).

بررسی

الف- پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نمی‌تواند مخترع و مؤلف قرآن کریم باشد، چون خداوند متعال با صراحت تمام می‌گوید: آن چه را او آورده، تنها وحی است که از سوی خداوند به او فرستاده شده است:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِن هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (نجم / ۳ - ۴)؛ «و از روی هوی و [هوس] سخن نمی‌گوید * آن (سخن) نیست جز وحی‌ای که (به او) وحی می‌شود».

از این آیه فهمیده می‌شود که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از خود چیزی نمی‌گوید و قرآن ساخته و پرداخته فکر او نیست، بلکه همه از سوی خدا است. بررسی آیات قرآن گواهی می‌دهد که هرگز یک انسان - هر قدر هم عالم و متفکر باشد، چه رسد به انسان درس‌نخوانده‌ای که در محیطی پر از جهل و خرافات پرورش یافته - قادر نیست چنان سخنان پر محتوایی بیاورد که بعد از قرن‌ها الهام بخش متفکران شود و بتواند پایه‌ای برای ساختن اجتماع صالح، سالم، مؤمن و پیش‌رو گردد. خداوند در این زمینه با لحن تحدید آمیز با پیامبر سخن می‌گوید:

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ۖ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ۖ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾ (حاقه / ۴۴ - ۴۶)؛ «و اگر (بر فرض) برخی سخنان را به ما (به

دروغ) نسبت می‌داد * حتماً با دست راست (قدرتمند) او را گرفتار می‌ساختیم * سپس رگ قلبش را مسلماً قطع می‌کردیم».

بنابراین چگونه ممکن است پیامبر به چنین کار خطرناکی دست بزند؟ و چگونه باور کنیم که او بتواند چنین دروغی را به خدا نسبت دهد و خدا او را زنده بگذارد و معجزات بزرگی هم در اختیارش قرار دهد؟

علامه طباطبایی در این زمینه می‌نویسد:

«خداوند در آیه بیست و سوم بقره فرموده است اگر می‌گویید که قرآن سخن محمد است و از کسی دیگر که در مشخصات زندگی مانند اوست: یتیم، درس نخوانده، در محیط تاریکی مانند جاهلیت بزرگ شده مانند این کتاب یا سوره‌ای از سوره‌های آن را بیاورید. بدیهی است که بینات قرآن را تنها کلام خدا معرفی می‌کند» (طباطبایی، قرآن در اسلام، ۱۱۱).

ب- سکوت هم وطنان پیامبر ﷺ چگونه می‌تواند نشانه همکاری زیاد یا اصل همکاری آنان در تدوین قرآن باشد؟ به طور طبیعی شرکت دیگران در تدوین قرآن با مدعی نبوت باید سبب ناراحتی آنها بشود و علیه او اعتراض کنند؛ در حالی که قضیه برعکس است. بنابراین اعتراض نکردن آنان نشانه بطلان این مدعا ست و نشان می‌دهد که هیچ‌گونه همکاری در تدوین قرآن نداشته‌اند. این استدلال «جارج سیل» مثل آن است که بگویند بلند نشدن دود از کوره نشان روشن بودن آتش است!

ج- این یقین برای جرج سیل از کدام منبع حاصل شد که اصل اختراع و تألیف قرآن توسط پیامبر مسلم است؟ آیا صرف نوشتن ادعا عمل به اسلوب علمی تحقیق است که دانشمندان غربی مفتخر به ابداع آن شده‌اند و مارک اسلوب نداشتن به دیگران می‌زنند؟ (مستشرقان و قرآن، ۲۳۹).

۲- کتاب‌های یهود، نصاری و برخی عرب‌ها؛ مصدر قرآن

ادعای این که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرآن را از کتاب‌های گذشته گرفت و قرآن چیز جدیدی نیست (محمد ابولیله محمد؛ القرآن الکریم من منظور المستشرقین، (Schacht, An Intraduction to Islamic Law; Oxford 1964, 10 ff Joseph)؛ اما بعضی مستشرقان مانند ویلس این ادعا را پدیده‌ای جدید جلوه می‌دهند و برای اثبات آن از خود قرآن دلیل می‌آورند و مدعی‌اند قرآن از کتاب یهود و نصاری و از فکر عرب‌ها اخذ شده است. و می‌نویسند: قرآن از معلم من سخن می‌گوید یا از بشری که این قرآن را به او تلقین کرده است. این سخن یک فریب و نیرنگ است. حقیقت سخن این است که این قرآن، همه و یا بعضی از آن از تعلیمات بشر است. البته این برداشت از این آیه قرآن است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا أَأَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا * وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا﴾ (فرقان/ ۴ - ۵). «و کسانی که کفر ورزیدند گفتند: «این [کتاب] نیست جز دروغی بزرگ که آن را بافته است و گروهی دیگر او را بر این (کار) یاری داده‌اند.» و به یقین، (با این سخن)، ستم و باطلی را آوردند * و گفتند: «(این‌ها) افسانه‌های پیشینیان است، در حالی که آنها را نوشته است و آن (افسانه‌ها)، صبحگاهان و عصرگاهان [و شب هنگام] بر او دیکته می‌شود.»

مقصود مستشرق از آیه این است:

اول: قرآن از بشری سخن می‌گوید که قرآن را بر محمد تلقین نمود.

دوم: قرآن این مطلب را که کسانی به محمد در کتابت قرآن کمک کردند،

انکار نمی‌کند.

سوم: قرآن از افسانه‌های گذشته است که محمد کتابت و استنساخ آن را از

عرب جاهلیت درخواست کرد و آن‌ها صبح به او املاء می‌کردند و حضرت بیگانه

بر مردم تلاوت می‌کرد. (ابو لیله، محمد محمد، همان، ۱۰۳-۱۰۴). این نظریه به قدری گسترده است که مستشرقان به اشکال گوناگون اقتباس قرآن را از کتاب‌های یهود و مسیحیت مطرح کرده‌اند (ر.ک. به: زمانی، مستشرقان و قرآن). بعضی از مستشرقان مانند «لوت» متعقدند پیامبر ﷺ در مورد قرآن از بیگانگان تأثیر پذیرفت، چرا که بعضی از سوره‌ها با حروف مقطعه شروع شده‌اند، مانند: «حم، طسم، الم...» و پیامبر در این باره جز از یهودیان از کسی دیگر نمی‌تواند تأثیر پذیرد. به گمان وی این سوره‌ها در مدینه نازل شده‌اند و یهودیان هم در مدینه زندگی می‌کردند، پس پیامبر از آنها تأثیر پذیرفته است (زقزوق، محمد، الاستشراق والخلفیة الفکرية، ۸۹).

بررسی

اول: هر سه مطلب استخراجی «ویلش» از آیه باطل است، چرا که آیه در مقام بیان دروغ‌هایی است که دشمنان زمان پیامبر به آن حضرت بسته‌اند.

دوم: آخر آیه سه مطلب را رد می‌کند. در واقع کافران برای آن که از زیر بار حق شانه خالی کنند، مانند همه کسانی که در طول تاریخ تصمیم به مخالفت با رهبران الهی داشتند، نخست او را به افترا و دروغ‌گویی متهم کردند، به ویژه برای تحقیر قرآن از واژه «هذا» (این) استفاده کردند. در مرحله بعد برای اثبات این که او به تنهایی قادر به آوردن چنین سخنانی نیست - آوردن چنین سخنان پرمحتوایی به قدرت علمی فراوانی نیاز دارد که آنها نمی‌خواستند این را بپذیرند - و این که این یک برنامه ریشه‌دار و حساب شده است، گفتند: او در این کار تنها نبود، بلکه جمعی کمکش کرده‌اند، و حتماً توطئه‌ای در کار است که باید در مقابل آن ایستاد.

بعضی از مفسران گفته‌اند منظور از قوم آخرون (گروه دیگر) جماعتی از

یهود بودند و برخی گفته‌اند منظور سه نفر از اهل کتاب به نام «عداس» و «یسار» و «بر» (یا جبر) بود. به هر حال چون این قبیل مطالب در میان مشرکان مکه وجود نداشت و بخشی از آن مانند سرگذشت پیامبران پیشین نزد یهود و اهل کتاب بود، ناچار بودند در این تهمت پای اهل کتاب را نیز به میان کشند تا موج اعجاب مردم را از شنیدن این آیات فرو بنشانند.

قرآن در جواب آن‌ها فقط یک جمله می‌گوید: «آن‌ها با این سخن خود مرتکب ظلم و هم دروغ و باطل شدند» (مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ۱۵، ۱۹).
سوم: این مستشرق از آیه اول همین سوره چشم پوشی کرده و این نسبت ناروا را به قرآن کریم داده است؛ آن جا که خداوند می‌فرماید:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُنَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾؛ (فرقان / ۱)
 «خجسته (و پایدار) است آن (خدایی) که جدا کننده [ی حق از باطل = قرآن] را بر بنده‌اش فرو فرستاد، تا هشدارگری برای جهانیان باشد».

«نزل» در این آیه به معنای فروفرستادن و «فرقان» یکی از اسم‌های قرآن کریم است و «عبد» به حضرت محمد ﷺ اشاره دارد که عبد کامل پروردگار و برخوردار از عصمت کامل است و خداوند این وحی را به او نازل کرده است.

چهارم: خداوند در آیه ۶ همین سوره به گونه‌ای اثبات می‌کند که خودش قرآن را به پیامبر نازل کرده است، یعنی نازل کننده قرآن خودش است؛ نه کسی دیگر.

﴿قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾
 (فرقان / ۶)؛ «بگو: «کسی آن (قرآن) را فرو فرستاده که راز [ها] را در آسمان‌ها و زمین می‌داند؛ [چرا] که او بسیار آمرزنده [و] مهرورز است».

آیه اشاره می‌کند که محتوای کتاب و اسرار گوناگونی - دانش‌ها، تاریخ اقوام پیشین، قوانین و نیازهای بشری، و حتی اسراری از عالم طبیعت و اخباری از آینده - که در آن هست، نشان می‌دهد که ساخته مغز بشر نیست و با کمک این و

آن تنظیم نشده، بلکه مولود علم کسی است که از اسرار آسمان و زمین آگاه است و علم او بر همه چیز احاطه دارد (مکارم شیرازی، ناصر، همان، ۱۵، ۲۳). به نظر می‌رسد «ویلش» آیه مذکور را نادیده گرفته است.

پنجم: قرآن کریم با کتب آسمانی دیگر در اصول اساسی توحید و نبوت و معاد توافق دارد، چون منشأ نزول آن‌ها یکی است و خدای متعال اصول مشترکی بر پیامبرانش نازل کرده است، ولی در جزئیات با آن‌ها متفاوت است؛ به ویژه قرآن با خرافاتی که در تورات و انجیل تحریف شده کنونی وجود دارد، مخالفت کرده است، مثلاً قرآن در داستان لوط، داود و سلیمان و نیز قصه تثلیث و عزیر ابن الله و مسیح ابن الله با آن کتب مخالفت کرده است، پس چگونه می‌توان گفت قرآن از آن‌ها اخذ کرده است.

ششم: لوت از کجا آگاه شده است و یا احتمال داده است که یهودیان مدینه حروف مقطعه به کار می‌بردند، آیا تنها یک احتمال برای اظهار نظر کافی است؟

هفتم: لوت غافل شده است که بیست و هفت سوره از بیست و نه سوره دارای حروف مقطعه مکی‌اند! و تنها دو سوره مدنی است. چگونه پیامبر اسلام در مکه و قبل از آمدن به مدینه، آن‌ها را از یهودیان مدینه اقتباس کرد؟ بهتر بود او ادعای عکس این را می‌کرد و می‌گفت: احتمالاً پیامبر اسلام حروف مقطعه را از مشرکان قریش فرا گرفته است (زمانی، محمد حسن، همان، ۱۴۵).

۳- نظریه نبوغ پیامبر ﷺ

«وبرت گریمه» شرق‌شناس فرانسوی گویا پیامبر اسلام را یک نابغه کمونیست شناخته و در کتاب «محمد» می‌نویسد:

«محمد در آغاز، مردم را به سوی دینی جدید دعوت نمی‌کرد، بلکه آنان را به سوی «تفکر اشتراکی» فرا می‌خواند. بنابراین لازم نیست تلاش کنیم تا ریشه‌های «دین» وی را در ادیان پیش از او بیابیم، زیرا او مصلح اجتماعی

بود که تصمیم گرفت فاصله طبقاتی بین فقرا و ثروتمندان را پر کند و برای وادار کردن مردم به انجام این وظیفه اجتماعی، از اهرم معنوی اعتقاد به روز قیامت و حساب و کتاب بهره گرفت (جلیند، الاستشراق والتبشیر، ۳۰، به نقل از: گریمه، محمد، ۳، ۱۴۱، ۵۶۵ و ۵۹۲).

این شرق‌شناس در این عبارت چند ادعا دارد.

- ۱- دعوت پیامبر اسلام در آغاز ماهیت دینی نداشت.
- ۲- اولین دستورالعمل دعوت حضرت دعوت به اشتراکی بودن (کمونیسم) بود.
- ۳- پیامبر اکرم یک مصلح اجتماعی بود؛ نه پیامبر الهی.
- ۴- حضرت از موضوع قیامت و حساب برای واداشتن مردم به اشتراکی بودن بهره برد.

پرسی

۱- با نگاهی به تاریخ پی می‌بریم که نخستین شعار پیامبر که در تاریخ معروف و مشهور است، دعوت مردم به سوی خداست، یعنی «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»؛ «بگوئید: هیچ خدایی جز خداوند بزرگ نیست، تا رستگار شوید». «آن‌گاه که مشرکان از دعوت توحیدی و شرک ستیزی آن حضرت خسته شدند و نزد ابوطالب آمدند تا وساطت کند و مانع دعوت و مبارزه حضرت شود، پیامبر فرمود: اگر آنان یک سخن مرا بپذیرند و بر زبان برانند، دیگر مبارزه نخواهم کرد. ابوجهل گفت: ما حاضریم ده بار کلمه او را تکرار کنیم تا کارش را تعطیل کند! پیامبر در این هنگام جمله مبارکه: «لا اله الا الله» را فرمود که اساس دین و عبادت و توحید و نابودی بت‌پرستی بود. آن‌ها وحشت‌زده شدند و از او فاصله گرفتند و رفتند» (طبری، تاریخ، ۲، ۳۲۴).

آیا این دعوت به سوی اعتقاد به یگانه‌پرستی و یگانه‌دانستن آفریدگار عالم چیزی جز دعوت دینی می‌تواند باشد؟ کجای این شعار دعوت به اشتراک یا

خواسته‌های اقتصادی است؟

اگر در آیات و سوره‌هایی که در سال‌های اول رسالت بر حضرت نازل شد و آن بزرگوار برای مردم قرائت فرمود تفکر کنیم، روشن می‌شود که این آیات و سوره‌ها حقیقت «دعوت دینی» دارد؛ نه اشتراکی.

۲- اشتراک غیر از عدالت اقتصادی است. نظام اشتراکی کمونیستی و نظام عدالت اقتصادی اسلام هر کدام تعریف و ضوابط ویژه خود را دارند. یکی از محورهای مهم درگیری کمونیست‌ها و مسلمانان در یک قرن اخیر اختلاف بین تفکر اقتصادی اسلام و کمونیسم بود و بارزترین شاخصه آن اصل «مالکیت اقتصادی» و اصل مزد در برابر میزان کار «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» است که اسلام آن را تثبیت می‌کند، ولی مکتب اشتراکی دقیقاً منکر آن است.

۳- پیامبر بر اساس وظیفه «تبشیر و انذار» در بسیاری از آیات مؤمنانی را که کار نیکو انجام می‌دهند، به بهشت بشارت و مجرمانی را که از حدود الهی تجاوز می‌کنند، وعده عذاب جهنم داده است، اما باید دانست:

اولاً: به کارگیری بهشت و جهنم برای تشویق و تهدید، نشانه دروغ بودن آن دو یا بی‌ارتباطی آن‌ها به خدمت و خیانت نیست، وگرنه همه پیامبران پیشین که مردم را بر اساس وظیفه تبشیر به بهشت و تهدید به جهنم می‌کردند، باید به کذب و سوء استفاده متهم شوند.

ثانیاً: بهشت و جهنم بر اساس اعتقاد همه ادیان الهی حقیقتی است که پایه‌های آن با اشکال‌های مستشرقان به پیامبر سست نمی‌شود.

ثالثاً: ما انکار نمی‌کنیم که آیات قرآن برای انجام وظایف اقتصادی و اجرای عدالت اجتماعی به بهشت بشارت و برای ترک آن وعده جهنم داده است، اما این وعده و وعیدها اختصاص به همین وظایف اقتصادی ندارد، بلکه اکثر آیات قرآن

مشمول بر بهشت و جهنم مربوط به بقیه اعمال شایسته و غیرشایسته است (زمانی، محمد حسن، همان، ۱۴۲).

۴- عدم امکان رابطه میان ملاً اعلی و ماده سُفلی

برخی از خاورشناسان کوشیده‌اند از رویارویی مستقیم با وحیانی بودن رسالت پیامبر اسلام خودداری کنند، آنان حتی خود را در ظاهر به صداقت پیامبر و وحیانی بودن دعوت او معتقد جلوه می‌دهند؛ اما تلاش می‌کنند منبع دیگری غیر از وحی برای قرآن بسازند، لذا تفسیر آن‌ها از وحی در واقع انکار وحی است. آن‌ها می‌گویند ما در راستگویی محمد ﷺ و آن چه دیده و شنیده است، شکی نداریم، ولی معتقدیم منبع آن خود او بوده و هیچ ربطی به عالم غیب که می‌گویند ماورای عالم ماده و طبیعت است، ندارد، زیرا عالم غیب برای ما ثابت نشده است و ما باید از ظواهر غیر عادی به آن چه شناخته‌ایم و در نزد ما ثابت شده است، تعبیر کنیم؛ نه به آن چه ثابت نشده است.

«متگمری وات» در توضیح فرضیه استادش «ریچارد بل» درباره وحی، ضمن بحثی گسترده و با تمسک به آیات قرآن می‌گوید:

«این ادعا [ادعای پیامبر اسلام در مورد دریافت وحی] با آنچه شاعران، به عنوان آمدن تخیلات شاعرانه بدان اشاره می‌کنند، شباهت‌هایی دارد و همچنین شباهت‌های بیشتری دارد با آنچه افراد متدین آن را به عنوان آمدن هدایت پس از توجه کردن و چشم دوختن به خداوند توصیف می‌کنند».

در ادامه می‌گوید:

«نسبت به خلوص اساسی و ذاتی محمد ﷺ هیچ گونه سؤالی وجود ندارد. با این وجود نیازی نیست که مبالغه کنیم و او را همچون یک قدیس مدرن تصور کنیم. آن دوران عقاید ما ناموزون و مخالف بود، حتی در بسیاری از

مناطق آگاه دنیا که عربستان جزء آنان نبود (به نقل از: معرفت قرآنی، ج ۵، ص ۱۶۰؛ Bell's introduction to the Quran, p:21-35).

بررسی

مستشرقان وحی را نادرست تفسیر کرده و گرفتار این پندار نادرست شده‌اند. آن‌ها می‌گویند: وحی الهام‌هایی است که از درون انسان سرچشمه می‌گیرد و این ضمیر آگاه انسان است که این الهام‌های پاک و ناگهانی را در شرایط اضطراری به انسان می‌بخشد؛ و این در قلب پیامبران می‌دمد که آن را وحی می‌دانند. گاهی همین روح نهفته در ورای جسم آنان، در خارج از جسم آنان آشکار می‌شود و آنان گمان می‌کنند فرشته خداوند از آسمان بر آنان فرود آمده است! حال آن که این چیزی جز بروز شخصیت درونی آنان نیست.

دلیل این گروه این است که خداوند برتر از آن است که انسانی با او روبه‌رو شود یا با او ارتباط برقرار کند! در واقع مستشرقان چون انسان را موجودی جسمانی می‌دانند، از این نظریه دفاع کرده‌اند، در حالی که انسان جنبه روحانی نیز دارد.

آری! انسان دارای دو جنبه می‌باشد، جسمانی و روحانی و جای شگفتی نیست که گاهی انسان از راه جنبه روحانی با جهان فراماده ارتباط برقرار می‌کند. وحی پدیده‌ای روحانی است که گاهی در افرادی که شایستگی ارتباط با عالم ملکوت را دارند، یافت می‌شود. این پدیده یا مکاشفه‌ای درونی یا صدایی است که انسان مورد وحی ناگهان از خارج وجودش احساس می‌کند، اما از درون او سرچشمه نمی‌گیرد. وحی آن چنان که انکار کنندگان گمان کرده‌اند، پدیده‌ای فکری که در درون جان نوابغ وجود دارد، نیست؛ بلکه پیامی روحانی است که از جایگاه فراتر بر جایی فروتر که از صلاحیت و امانت بر خوردار است، القاء می‌شود (معرفت، محمد هادی، التمهید فی علوم القرآن ۱، ۵۱).

﴿أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ...﴾ (یونس / ۲).
«آیا برای مردم شگفت آور است که به سوی مردی از آنان وحی نمودیم که مردم را هشدار بده...».

۵- تأثیر پذیری قرآن از محیط

مستشرقان مدعی اند تا وقتی که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مکه زندگی می کرد، آیه ها و سوره هایی که نازل می شد، به دلیل محرومیت مردم از خواندن و نوشتن با برهان و استدلال همراه نبود، اما آنگاه که مسلمانان به مدینه مهاجرت کردند و فرهنگ اهل کتاب در برابر آن ها چهره گشود، آیات و سوره ها از نظر محتوا به صورت مستدل در آمد و این خود دلیل دیگری بر اثرپذیری قرآن از محیط است (زرقانی، عبدالعظیم، مناهل العرفان، ۱، ۲۱۷؛ رضوان، عمر بن البراهیم، آراء المستشرقین حول القرآن، ۱، ۵۸۷؛ حکیم، محمد باقر، المستشرقون وشبهاتهم حول القرآن، ۷۴).

بررسی

اول: فرق سبک آیات مکی و مدنی به خاطر مراحل دعوت و مخاطبان است، اما محتوای آن ها هیچ تفاوتی ندارد.

دوم: تغییر سبک سوره های مکی و مدنی ضروری به اصل قرآن نمی زند.

سوم: اگر آیات مکی قرآن برهان و استدلال نداشت و این نتیجه اثرپذیری محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از محیط بود، عرب ها که دشمن سرسخت وی بودند و می خواستند با هر بهانه ای دعوت او را بی نتیجه سازند، باید بیش از دیگران در این مورد زبان به اعتراض می گشودند. پس اعتراض نکردن عرب ها به قرآن دلیل بطلان شبهه است. در تعداد زیادی از سوره های مکی از برهان و استدلال استفاده شده است (ر.ک. به: انعام / ۷۵ - ۷۹، شعراء / ۶۹ - ۸۰). برای مثال قرآن در کلام حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام با

استفاده از برهان و استدلال عقیده پوچ بت پرستی را باطل می کند و می فرماید:

«إِذْ قَالَ لَأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا * يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» (مریم/ ۴۲ - ۴۳)؛ هنگامی که به پدر (مادرش یا عموی)ش گفت: «ای پدر! چرا چیزی را می پرستی که نمی شنود و نمی بیند و هیچ چیزی را از تو دفع نمی کند؟! * ای پدر! به راستی من از دانش (الهی) چیزی برایم آمده که برای تو نیامده است؛ پس مرا پیروی کن، تا تو را به راهی درست راه نمایی کنم».

ابراهیم علیه السلام در دعوت پدر [۱] ابتدا از پوچی و بیهودگی بت ها سخن می گوید. او به پدرش خطاب می کند که چرا موجوداتی را که نه می شنوند و نه می بینند، پرستش می کنید و در جای دیگر می فرماید: آیا چیزی را که با دست خود می تراشید، عبادت می کنید (صافات / ۹۵).

ابراهیم علیه السلام از این راه پدر بت پرست خود را به اندیشه درباره بت ها و معبودهای دست ساز وادار می سازد تا شاید با بهره بردن از استدلال های منطقی او را از خواب غفلت بیدار کند. بنابراین اثبات می شود که روش برهان و استدلال تنها در سوره های مدنی استفاده نشده است، بلکه در سوره های مکی نیز هست و این نظریه که حضرت محمد صلی الله علیه و آله از یهودیان مدینه تأثیر پذیرفت و قرآن را تألیف کرد، کاملاً باطل است.

۶- تأثیر پذیری قرآن از فرهنگ زمانه

به ادعای بعضی مستشرقان قرآن از فرهنگ زمان خود تأثیر پذیرفته است، بنابراین نمی توان آن را وحی الهی نامید. «آرگیپ»، مستشرق می نویسد:

«محمد مانند هر شخصیت مصلح نوآوری از فرهنگ محیط اطراف عربستان بهره برد و تأثیر گرفت و پس از سامان دهی به آن اندیشه ها و تطبیق با نیازها

و واقعیت‌های جامع خویش، توانست سخنی و پیامی برتر از اندیشه‌های رایج سرزمین خود را به مردمش عرضه کند. او در این برنامه موفق شد» (سوقی، محمود، الفکر الاستشراقی تاریخچه و تقویمه، ۱۰۰).

مستشرق دیگر فرانسوی در کتاب خود «الرسول حیاة محمد» می‌نویسد:

«پیامبر اسلام یک تعداد مسائل را به خاطر نیاز محیط در اسلام مطرح کرد؛ مثلاً: بهشت و جهنمی در قیامت مورد نظر حضرت نبود، بلکه مقصودش از بهشت محیط آباد و پر نعمت خارج از عربستان، و منظورش از جهنم صحرای خشک تفدیده عربستان بود. حرمت گوشت خوک نیز از محرمات دین اسلام نیست، بلکه چون عرب‌ها پرورش بهداشتی خوک را مانند غریبان نداشتند، حضرت آن را ممنوع کرد. شراب را هم چون بهداشتی تولید نمی‌شد تحریمش کرد. زکات نیز در اسلام واجب نیست، بلکه به خاطر شکاف اقتصادی آن ایام لازم کرد». (همان، ۱۱)

بررسی

قرآن کریم دو گونه با فرهنگ زمانه برخورد کرد.

اول: عناصر مثبت فرهنگ عرب را که سرچشمه‌اش عقل، فطرت و وحی انبیای الهی بود، مثل مهمان‌نوازی، وفای به عهد و...، پذیرفت یا مثل مراسم حج ابراهیمی، اصلاح کرد.

دوم: عناصر منفی فرهنگ زمانه عرب که خرافات ضد عقل و ضد علم و ضد وحی بود، ردّ کرد، مثل دخترکشی، شرک (رضایی اصفهانی، محمد علی، قرآن و فرهنگ زمانه، مجله معرفت، ش ۲۶).

یکی از رایج‌ترین دلایل‌های مستشرقان برای تأثیر پذیری قرآن از فرهنگ زمانه، آیات شریفه‌ای است که دلالت بر شرط هم‌زبانی پیامبران با معاصران و به کارگیری «لسان قوم» در ادبیات وحی هر پیامبر دارد، مانند این آیات:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» (ابراهیم / ۴)؛ «ما هیچ پیامبری را، جز به زبان قومش، نفرستادیم؛ تا (حقایق را) برای آنها آشکار سازد».

«وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (نحل / ۱۰۳)؛ «و این (قرآن، به) زبان عربی روشن است».

«وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ»؛ (شعراء/ ۱۹۲ - ۱۹۵) «قطعاً، این (قرآن) فرورفته‌ای پروردگار جهانیان است. رُوحُ الْأَمِين (= جبرئیل احیاگر درستکار) آن را بر دل تو فرود آورد، تا از هشداردهندگان باشی؛ به زبان عربی روشن (و واضح روشنگر)»؛

این گروه از آیات وقتی می‌تواند این نظریه را تأیید کند که زبان هر قوم فقط لغت و لهجه آن قوم باشد، اما می‌دانیم که «فرهنگ» هر قوم نیز زبان آن قوم نامیده می‌شود، و اگر پیامبری بخواهد در تبیین معارف و حیانی و فهم آن به یک جامعه موفق باشد، باید به زبان فرهنگ آن مردم سخن بگوید.

رسالت قرآن مبارزه با عادت‌های جاهلی هلاک‌کننده و تأثیرگذاری بر آنها بود. قرآن نیامد تا از این فرهنگ اثر پذیرد و تحت تأثیر عرفیات ستمکارانه باشد.

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»؛ «او کسی است که فرستاده‌اش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه دین [ها] پیروز کند؛ و گواهی خدا کافی است».

این آیه در سه سوره (توبه/ ۷۳، فتح/ ۲۸، صف/ ۹) تکرار شده است تا دلیلی باشد بر این که دین بر تمام عادات و رسوم جاهلی زمانه چیره گشته و بر همه آنها خط بطلان کشیده است.

مثال

۱) به صفات و ملکات نفسانی «خلق»، به صفات و ملکات پسندیده «اخلاق کریمه» و به ناپسند «اخلاق ذمیمه» می‌گویند. عرب آن را از ریشه «خَلَقَ» به معنای «آفرینش» گرفته است، چون باورش این بود که صفات نفسانی، در آفرینش ریشه دارد و انسان‌های نیکو خصال یا زشت کردار ساخته و پرداخته آفرینش‌اند و رفتار نیک یا زشت از اختیارشان بیرون است، ولی پارسیان که اخلاق و صفات درونی را - مانند رفتار و کردار برونی - اکتسابی و اختیاری می‌دانستند، نام آن را «خوی» گذاشتند که از «خو گرفتن» است. این اختلاف در نام‌گذاری گویای اختلاف فرهنگ و باورهای دو ملت دارد.

اکنون که قرآن این واژه (خوی) را به مقتضای سخن گفتن به «لسان قوم» به کار برده، و صفات پسندیده را ستایش و ناپسند را نکوهش کرده است، نمی‌توان گفت قرآن تحت تأثیر فرهنگ غلط عرب قرار گرفته و اخلاق را بیرون از اختیار دانسته است (برای اطلاع بیشتر ر.ک. به: معرفت، محمد هادی، نقد شبهات پیرامون قرآن، ۱۴۶).

۲) باطل، نقیض حق و به معنای چیزی است که ثبات و واقعیت ندارد (مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۱، ۲۷۳).

علامه طباطبایی می‌نویسد:

«کار وقتی حق است که طبق هدف و نتیجه‌ای واقع شود که برایش تقدیر شده است، مانند خوردن برای سیری، تلاش برای روزی، دوا برای سلامتی. اگر این کارها اثر خود را بگذارد و به هدف خود برسد، حق و گرنه باطل است» (طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۹، ۶۹).

بنابراین قرآن با دینی آمد که اعتقادات و دستوراتی مطابق با هدف حیات و هستی دارد و انتظار بشر از دین - کمال و رفع نواقص فردی و اجتماعی در دنیا و رستگاری و سعادت در آخرت - را تأمین می‌کند و هیچ گونه امر غیر واقعی و غیر راست که خلاف این هدف باشد - هنگام نزول یا پس از آن - در آن راه ندارد (معرفت قرآنی، ۵، ۱۸۳).

آیت الله معرفت در نقد نظریه تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه می‌نویسد:

«هر که آموزه‌های والای قرآن را بنگرد، به درستی می‌یابد که از هر گونه هم‌نوایی و هم‌سازی با شیوه‌های فرهنگی زمانه خویش به دور است و هرگز شباهتی با آن ندارد، چه رسد که از آن تأثیر پذیرفته باشد! ولی با این همه، کسانی گمان برده‌اند در بسیاری از موارد نشانه‌هایی از نوعی تأثیرپذیری از آیین‌های جاهلی عرب به چشم می‌خورد که با پیشرفت علم و تحول فرهنگ‌ها در عصر حاضر دم‌ساز نیست! برای نمونه: اگر گزاره‌های قرآن درباره نعمت‌های اخروی و حور و قصور و درختان و آب‌های جاری یاد گرفتن زندگی سخت و دشوار عرب آن روز، بجهت‌انگیزی می‌نماید...» (همان)

در جای دیگر می‌نویسد:

«توصیف زیبایی و خرمی سایه درختان و جوی‌های روان تنها برای صحرا گردان و بادیه نشینان جذابیت ندارد، بلکه برای همگان حتی ساکنان سرزمین‌های سرسبز و دره‌ها و جلگه‌های حاصل‌خیز دل‌انگیز است. قرآن نیز از این دست توصیفات فراوان دارد، مانند ﴿مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ﴾ یعنی بر تخت‌های باشکوه و پر جلوه تکیه می‌زنند» (معرفت، همان، ۱۴۶، ۲۴۵).

قرآن کریم در تمام موضوعات مرتبط با زندگی بشر به طور گسترده سخن گفته و قانون‌گذاری کرده است، اما گستردگی موضوعات کوچک‌ترین اختلاف، تضاد یا تناقضی میان گفته‌ها و قانون‌های آن ایجاد نکرده است. اگر گاهی قرآن

کریم حادثه‌ای را دو یا سه بار تکرار می‌کند، کوچک‌ترین اختلاف و تناقض گویی میان آن‌ها وجود ندارد. مثلاً داستان حضرت موسی علیه السلام چند بار در قرآن تکرار شده است، اما در هر موردی به مسائل خاصی اشاره گردیده است که در مورد قبلی نیست؛ در عین حال کوچک‌ترین اختلافی در اصل مطلب و موضوع داستان به چشم نمی‌خورد.

با توجه به این که آیات قرآن کریم به تدریج و در مناسبت‌ها و حادثه‌های گوناگون نازل شد، این حقیقت بیشتر روشن می‌شود که قرآن از سوی خداوند متعال نازل گردید و ساخت آن از قدرت بشر خارج است، زیرا مقتضای طبیعت فاصله‌های طولانی در نزول آیات و در عین حال گستردگی آن، این بود که وقتی آیات در یک‌جا جمع گردید، ناهماهنگی و اختلاف در میان آن‌ها دیده شود، ولی هرگز اختلافی میان آیات ثابت نشده است. خداوند خود این ویژگی را یادآوری می‌کند و می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾
(نساء/۸۲)؛ «و آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنند؟ و اگر (بر فرض) از غیر خدا بود، حتماً در آن اختلاف فراوانی می‌یافتند».

آیه شریفه انسان‌ها را به مطلبی که فطرت و نهاد انسانی درک می‌کند، راهنمایی می‌نماید؛ این که هر کس در ادعاها و گفته‌هایش بر دروغ تکیه کند، در نظریاتش دو گونگی و در بیاناتش تناقض ظاهر خواهد شد، ولی در کتاب خدا (قرآن کریم) این اختلاف و تناقض گویی وجود ندارد.

از این آیه شریفه سه مطلب مهم را می‌توان درک کرد.

۱- همه وظیفه دارند درباره اصول دین، صدق ادعای نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و

حقیقت قرآن مطالعه و بررسی کنند و از تقلید پرهیز نمایند.

۲- قرآن برای همه درک شدنی است و اگر - به پندار برخی - خلاف این بود، به تدبّر و تفکّر دعوت نمی‌کرد.

۳- یکی از دلایل حقانیت قرآن کریم این است که از طرف خداوند نازل شده است و هیچ آیه‌ای با آیات دیگر در تضاد نیست.

انسان همواره در حال تغییر و تحول است، و افکار سال گذشته‌اش با سال آینده فرق می‌کند. زیاد دور نرویم. همین قوانین اساسی کشورها که برای تنظیم امور هر کشور است، هر سال دچار حذف و اضافات می‌شود. این از خصوصیات قانون تکامل است که فکر و سخنان انسان‌ها را دگرگون می‌سازد.

حال نگاهی به قرآن کریم می‌اندازیم. این کتاب در مدت بیست و سه سال طبق نیازهای تربیتی بشر در شرائط کاملاً مختلف نازل شد و کتابی است که درباره موضوعات کاملاً متنوع، سخن دارد. قرآن مانند یک کتاب معمولی نیست که فقط یک بحث اجتماعی، سیاسی، تاریخی و... را دنبال کند، بلکه گاهی درباره توحید و اسرار آفرینش، زمانی درباره احکام و قوانین و آداب و سنن، گاهی درباره امت‌های پیشین و عذاب‌های تکان دهنده آن‌ها و... بحث می‌کند. چنین کتابی به طور معمول نباید پیراسته از تضاد و تناقض و اختلاف‌گویی باشد، اما همه می‌بینیم که تمام آیات آن هماهنگ و خالی از هرگونه تضاد و اختلاف است، پس این کتاب نمی‌تواند ساخته و پرداخته ذهن بشری باشد، بلکه نازل شده از سوی خداوند سبحان است، هم‌چنان که خود قرآن این حقیقت را در آیه بالا بیان کرده است (قرآن و آخرین پیامبر، ۳۰۹)، پس هر گونه گمان اختلاف و تناقض در مطالب قرآن توهم است و نبود اختلاف و تناقض در آن گویای معجزه بودن آن می‌باشد، البته در برخی آیات تعارض ظاهری به چشم می‌خورد که قابل جمع عرفی است، یعنی عام و خاص، مطلق و مقید و... است ولی این مطلب خارج از بحث تناقض و تعارض حقیقی است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

قرآن کریم از ضعف، نقصان، تناقض و ناهماهنگی پیراسته است و منشأ آن کسی غیر از خدا نمی‌تواند باشد و تمام مبانی مستشرقان بر غیر وحیانی بودن قرآن، بی‌پایه و بدون دلیل علمی است.

برخی از مستشرقان اطلاع کمی از قاعده ناسخ و منسوخ، خاص و عام، مطلق و مقید و محکم و متشابه دارند. علاوه بر این، برای اثبات فرضیه باطل خود از احادیث ضعیف و مطرود استفاده کرده‌اند و از منابع اصیل اسلامی چشم پوشیده‌اند. در بعضی موارد هم که از ادله منطقی و عقلی استفاده کرده‌اند تا نتیجه را به نفع خود رقم زنند، صغری و کبری استدلالشان باطل است.

پی‌نوشت‌ها:

[۱] در این که «آزر» پدر یا سرپرست حضرت ابراهیم بود، میان مفسران اختلاف هست و عده زیادی بر این عقیده‌اند که پدر حقیقی وی نبود؛ چنانچه بیش‌تر مفسران شیعه - شیخ در تبیان، (۴، ۲۷۵)، طبرسی در مجمع البیان، (۴، ۹۰) علامه در المیزان، (۷، ۱۶۷) و ... بر این نظرند.

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه دکتر محمد علی رضایی، چاپخانه اعتماد، قم، ۱۳۸۳ ش، چ اول، ۱۳۸۳ ش.
۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، انتشارات ارم، ۱۳۸۵ ش، چ سوم.
۳. ابراهیم انیس + عبد الحلیم + عطیة الصارحی + محمد خلق الله احمد، معجم الوسيط، بی تا، چ دوّم.
۴. دینوری، ابن قتیبه، تأویل مشکل القرآن، مترجم محمد حسن بحری بیناباج، مؤسسه چاپ آستان قدس رضوی، ۱۳۸۴ ش، چ اول.
۵. ابن منظور، لسان العرب، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ هـ. ق، اول.
۶. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، المكتبة الرضویه، تهران، ۱۳۳۲ ش.
۷. ایروتسو، توشی هیکو، خدا و انسان در قرآن، مترجم: احمد آرام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۸ ش.
۸. جان حیک، فلسفه دین، ترجمه: بهرام سالکی، انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۱ ش، چ سوم.
۹. حمدی، محمود زقزوق، الاستراق و الخلفیة، دار المعرفه، بی تا.
۱۰. خویی، ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، مؤسسه احیاء آثار امام خویی - قم، بی تا.
۱۱. روحی، ابوالفضل، منطق مقدماتی، مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۶، چ اول.
۱۲. زمانی، محمد حسن، اسلام‌شناسی و شرق‌شناسی غربیان، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۵ ش، چ اول.
۱۳. همو، مستشرقان و قرآن، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۵ ش، چ اول.
۱۴. سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، دار الجیل، بیروت، ۱۴۱۹ ق.
۱۵. صادقی، محمد، البشارات والمقارنات، مطبعة الغری، نجف اشرف، ۱۳۸۸ ش.
۱۶. صدوق، ابن بابویه، کتاب التوحید، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۵۷ ش.
۱۷. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۹۸ ق، چ سوم.

۱۸. همو، قرآن در اسلام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۹ ش، چ دهم.
۱۹. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، الإحتجاج، دار النعمان، نجف اشرف، ۱۳۸۲.
۲۰. طبری، محمد ابن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، دار ابن حزم، ۱۴۲۳ ق - ۲۰۰۲ م، چ اول.
۲۱. همو، تاریخ الأمم والملوک، روائع التراث العربی، بیروت و دار المعرف، مصر ۱۹۶۸ م.
۲۲. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، دفتر نشر فرهنگ، قم، بی تا، چ سوم.
۲۳. عبد العظیم زرقانی، مناهل العرفان، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۹ ق.
۲۴. عثمان، عبد المنعم فؤاد، من افتراءات المستشرقین علی اصول العقیدیه فی الاسلام.
۲۵. عدنان محمد وزان، الاستشراق والمستشرقون، بی تا، بی تا.
۲۶. عمر بن ابراهیم رضوان، آراء المستشرقین حول القرآن، دار الطیبه، بی تا.
۲۷. غروی، محسن، آموزش منطق، انتشارات دار العلم، قم، بی تا.
۲۸. فیروز آبادی، مجد الدین، قاموس المحيط، بیروت، دارالکتب علمیه، ۱۴۲۰ هـ - ۱۴۹۹ م، چ اول.
۲۹. گروهی از مستشرقان، دایرة المعارف اسلامی، دار المعرفه، بیروت، بی تا.
۳۰. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۳۱. محمد باقر حکیم، المستشرقون وشبهاتهم حول القرآن، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۵ ق.
۳۲. محمد حسین، علی صغیر، المستشرقون والدراسات القرآنیه، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۳ هـ ق، چ دوم.
۳۳. محمد محمد، ابولیله، القرآن الکریم من منظور الاستشراقیه، دارالنشر لجماعات، ۱۴۲۳ هـ - ۲۰۰۲ م، چ اول.
۳۴. مظفر، محمد رضا، المنطق، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۲۶ هـ ق، چ چهارم.
۳۵. قرآن پژوهی پژوهشگاه (زیر نظر علی نصیری)، معرفت قرآنی، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۷، چ اول.
۳۶. معرفت، محمد هادی، التمهید فی علوم القرآن، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۶ هـ ق، چ سوم.

۳۷. معلوف لیس، المنجد، دار المشرق، بیروت، ۲۰۰۱ م، چ دوم.
۳۸. موریس بوکای، مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، ترجمه: ذبیح الله دبیر، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۲ ش، چ نهم.
۳۹. النمله، علی ابن ابراهیم، دراسات استشراقیه و حضاریه، جامعه الامام محمد بن سعود، الاسلامیه - المدینه المنوره، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۴۰. هرشفلد، هارتویگ، پژوهش‌های نوین در باب تألیف و تفسیر قرآن، ۱۹۰۲ م.
۴۱. یزدانی، عباس، تجربه دینی، زلال کوثر، ۱۳۸۱ ش، چ اول.
۴۲. یوسف درّه حداد، القرآن و الكتاب، بی‌نا، ۲۰۰۴ م.